

((بورنوف))^(۱)

در یکی از مجله های ادبی خارجی این عبارت را دیدم :

« جشن صد و پنجاه ساله ای که نباید نادیده گرفته شود. جشن تولد بورنوف (۲) است که اول آوریل ۱۸۰۱ در شهر پاریس بدینا آمد و همچنانکه شاپلیون (۳) کلید زبانهای مصری را پیدا کرده بود اوهم کلید زبان ایرانیان قدیم را پیدا کرد... اندیشه مدتی بر روی کلمات اخیر این عبارت متوقف شد و پیکره های مشهوری مانند اهرام ابوالهول ، برشن های غم و اندوه بی حرکت ایستاده ، قد برافراشتند و طبیعت بر حسب جریان تخیلات خود دانشمند انیرا یاد کردم که با عزمی راسخ بر روی سنگهای فنانا پذیر ماضی ممتدی خم شده و یاد رکنج خلوت کتابخانه ها بدون یأس و نومیدی بعضی نسخه های خطی را که گواه و میراث تمدنهای گذشته میباشند مورد بازرسی قرار داده اند تا اسرار آنها را بیرون کشند . . .

. . . جشن صد و پنجاه ساله تولد بورنوف . . .

چنین بنظر رسید که در کشور زردشت هیچ چیز درست تر از این نباشد که نام یکی از دانشمندان را که توانسته است برای اولین بار زبان اوستارابخواند دوباره زنده کنیم . ولی قبلاً باید خاطر کسی را با احترام بیاد آوریم که باشهامت بسرزمین دور دستی رفت تا نسخه هائی را جستجو کند که بعداً بورنوف روی آنها کار کرد . پس اجازه میخواهم نخست درباره این پیش آهنگی که آنکتیل دوپرون (۴) میباشد سخنی بگویم .

این شخص در سال ۱۷۳۱ در پاریس متولد شد و در سال ۱۸۰۵ در گذشت . چون حرارت سرشاری برای کسب علم و دانش داشت زبان عبری و لهجه های مختلف

(۱) - این مقاله چند ماه پیش تهیه شده بود ولی درج آن در نشریه بهلملی بمعویق افتاد .

(۲) - Eugène Burnouf

(۳) - Champollion

(۴) - Anquetil Duperron

آن و همچنین زبان عربی و فارسی را آموخت. در سال ۱۷۵۴ بر اثر پیش آمدی بچند نسخه خطی شرقی برخورد که مشتمل بر « وندیداد ساده » بود. شوق و سروری در خود احساس کرد و تصمیم گرفت که بهندوستان رود تا زبانی را که اوستا بدان زبان نوشته شده است بیاموزد. از اینرو بشکل سرباز ساده‌ای در گروهان فرانسوی هندوستان استخدام شده در ۷ فوریه ۱۷۵۵ بکشتی سوار و دهم اوت همان سال در پندیشیری پیاده شد و در ۱۷۵۸ به سورات که مرکز یکدسته از مهاجرین زردشتی بود رسید. بلافاصله مشغول جلب اطمینان دستورها شد و با راهنمایی یکی از آنان که دستور داراب نام داشت شروع کرد به آشنائی به رموز کتابهای زردشت. و حتی موفق شد کساری کند تا يك قسمت از این کتابها را که بزبان زند و پهلوی و سانسکریت بود در اختیار او گذارند. خلاصه وقتی که نامبرده خود را دارای لوازم کافی دید در سال ۱۷۶۲ به اروپا مراجعت کرد و خود را موظف ساخت که آنها را با اطلاع جهان دانش برساند. دوپرون تقریباً ۱۰۰ نسخه با خود از هندوستان به‌مراه آورده بود. اثری که حاوی نتایج تحقیقات عمده اوست در سال ۱۷۷۱ با عنوان «زند اوستا» چاپ شد این کتاب ترجمه تحت اللفظی وندیداد و سایر کتب مقدس زردشتیان میباشد که مؤلف شرح مسافرت خویش را با اول آن افزوده است. ولی باید دانست که آنکتیل دوپرون این نسخه های گرانبهارا که یادگار مذهب و زبانی هستند که مدت‌ها پیش از میلاد ناپدید گردیده اند مستقیماً مطالعه نکرده بلکه مجبور بوده است که در خصوص معانی کتب مقدس بر اطلاعات مشکوک قبیله های تبعید شده اعتماد کند کتابهایی را که توسط دستورها باو دیکته شده بود و نامبرده میخواست که آنها را بطبع برساند بعجله بطور تحت اللفظی ترجمه کرد. پس ترجمه او از روی کتابهاییست که قبلاً به یکی از لهجه های عامیانه هندوستان ترجمه شده بود نه از روی متن مقدس اصلی. از طرف دیگر دوپرون ارزش دقیق کلمات را در نظر نداشته و حتی معلومات عمیقی هم در زبانهای هندی و فارسی که از زردشتیان می شنیده نداشته است. از این جهت علاوه بر اشتباهاتی که در شرح و تفسیر مطالب دارد در ترجمه اش هم اشکال و ابهامی دیده میشود که استعمال آنها دشوار مینماید. از این گذشته شتاب در چاپ کتاب هم مزید بر علت شده و موجب الحاق غلطنامه قابل ملاحظه‌ای گردیده است. متون اصلی که آنکتیل از هندوستان آورده بود همچنین نسخه های دست

نویس او از جمله مسوده هائی که در سورات تهیه کرده بود در کتابخانه ملی فرانسه گذاشته شد. در این باب تازمان آنکتیل هیچ کس خوشبختتر از خود او نبود و آنچه که از کتابهای زردشت باقی میماند معمائی بود که کسی کلیدش را نداشت. کوششهایی هم که پس از او بیشتر بمنظور کنجکاوی بمنصه ظهور رسید نتیجه ای نداد. ولی همین نسخه ها بود که اوژن بورنوف بخواندن آنها مبادرت نمود و اکنون میتوان دریافت که موفقیت در چنین وظیفه دشواری موجب چه افتخاری است اوژن بورنوف در سال ۱۸۰۱ در پاریس متولد شد و در ۱۸۸۲ در همان شهر وفات یافت. او پسر زبان شناس مشهور فرانسوی ژان لوئی بورنوف است. پس از آنکه با درسهای پدرش تعلیم و تربیت یافت ابتدا مدرسه حقوق را دید و برای لیسانس خود رساله ممتازی تهیه کرد. ولی بزودی باشوق فراوانی بسوی زبانهای شرقی کشیده شد و با عشق تمام باموختن آنها پرداخت و طولی نکشید که در زمینه جدید با کتشافات مهمی نائل آمد که باوجود جوانیش موجب اشتها او شدند.

در سال ۱۸۲۶ رساله ای درباره زبان پالی، و سال بعد نظریات گرامری درباره چند قطعه از رساله زبان پالی، را بچاپ رسانید. زبان پالی یکی از لهجه های قدیمی و عامیانه هندوستان است و معاصر زبان سانسکریت بوده و با او خویشاوند است) بورنوف تحقیقات عمیق زبانشناسی در باره زبان پالی بعمل میآورد و نتیجه آنها را در مقالات متعددی در «روزنامه آسیائی» و «روزنامه دانشمندان» مینوشت در زبان پالی يك شكل عقب افتاده زبان سانسکریت را پیدا کرده بود که ثابت میکرد این زبان که در اوائل میلاد چنان تغییر شکل قابل ملاحظه ای نشان میدهد باید زبانی بسیار قدیمی باشد.

ولی موضوع بکار بستن لهجه ناشناس سانسکریت در مطالعه میبایستی با موضوع دیگری تعقیب شود که او هم بسیار مشکل و بخصوص بسیار مفید بود.

بورنوف در کتابخانه ملی نسخه هائی را که آنکتیل دوپرون از هندوستان آورده بود باز یافت و مصمم شد که آنها را بخواند و بکمک سانسکریت موفق شد ظلمتی را که این ابنیه مقدس را فرا گرفته بود بشکافد. کتابهای زردشت در حدود قرن هفتم بتوسط نیریوزنق (۱) نامی به سانسکریت ترجمه شده بود و بکمک این ترجمه قدیمی ممکن بود عقایدی را که مرور زمان حتی در بین زردشتیان هم منحرف

کرده بود دو باره بر قرار نمود. به علاوه مقایسه متن سانسکریت و متن زند شباهت و همانندی آشکاری نشان داد از آن پس میسر بود که هم بترجمه مستقیم زند پرداخت و هم بترجمه اصول مذهب زردشت. اما احیای باز مانده های زبانی که حتی خود بومیان هم از زمان داریوش و اسکندر آنرا نمی فهمیدند آنهم بکمک لهجه ای که از دو هزار سال پیش مرده بود و بالاخره شرح و تفسیر آن با قواعد زبانشناسی قرن ۱۹ اگر چه کاری بسیار مفید بود ولی بینهایت اشکال داشت. تیز هوشی و زحماتی را که برای اجرای چنین کاری لازم است تنها کسانی میدانند که آثار بورنوف را که مشتمل بر نتایج تحقیقات او است مطالعه کنند. اولین اقدامش این بود که در سال ۱۸۲۹ بخرج خود و بکمک چاپ سنگی متن اصلی و نذیرداد ساده را طبع وائری را که میخواست بترجمه و تفسیر آن پردازد رونویس کرد.

اولین جلد، تفسیر درباره یسنا، که قسمتی از و نذیرداد ساده است در سال ۱۸۳۴ بچاپ رسید. در این جلد مؤلف معانی کلمانی را که فصل اول را تشکیل میدادند شرح داده بود به علاوه در سال ۱۸۳۶ جزوه ای درباره نوشته های میخی اکیاتان چاپ کرد همین بورنوف است که با حذف حرف ر، که متقدمین در کلمه «باختریش» خوانده بودند و او در هنگام خواندن خط حرف «ب» را بجای آن گذشت و موفق شد که در مندرجات اکیاتان اسم همه ایالات کشور داریوش را بخواند. هرگز در جهان دانش هیچ اثر مربوط به زبانشناسی بدین اندازه تأثیر نداشت و در قاره اروپا هیچ روشن فکر متینی بیافت نمی شد که با وجود دوری مطالعات خود از این قسمت بادیده احترام باو ننگرد و این عمل خوش آیند او نباشد. شاید در تاریخ زبان این امر بی سابقه باشد که چاپ یک متن مقدس در فاصله چهار هزار فرسنگی آنهم بتوسط یک شخص خارج از مذهب ولی دانشمند در کشور هندوسنان مبدل و اساس چاپ جدیدی قرار گیرد که طرفداران مذهب زردشت درباره کتب مقدس خویش بعمل آورده اند.

بورنوف در دوره زندگی پر زحمت خویش عضو انستیتو استاد زبان سانسکریت در آلژدو فرانس و سردبیر انجمن آسیائی پاریس. و غیره و غیره شد. اغلب انستیتوهای خارجی مایه افتخار خود دانستند که چنین زبانشناس عالی قدری را با خود شریک و همکار کنند. از اینرو در ۱۸۲۷ عضو انجمن آسیائی لندن و در ۱۳۸۱ عضو انجمن آسیائی کلکته و در ۱۸۳۷ عضو انجمن آسیائی بمبئی و در ۱۸۳۸ عضو آکادمی لیسن و آکادمی مونیخ نامیده شد. قطعیت

تحقیق، زکارت در انتقاد، شناساییهای پردامنه او در زبانشناسی، وضع کامل فکر، خوبی روش که بسیار منطقی و میتوان گفت بسیار فرانسوی بود تنوع در مطالعات و بالاخره پشتکار خستگی ناپذیری که در کارها داشت همه اینها از اوصاف ابن دانشمند است دانشمندی که یا، مملکت حقاً باید بوجودش افتخار نماید.

بورنوف در سن ۵۱ سالگی نابهنگام در گذشت. اما هنوز در بستر بیماری با رنج و درد در مبارزه بود که آکادمی نگارش ادبی پاریس او را سردبیر همیشگی خود نامید و این امتیاز پرافتخار آرزوهای جاه طلبی متواضع او را که همیشه وقف پیشرفت علم بود بر آورد. پانزده روز بعد از درد و محنت از پا در آمده چشم از جهان رو بست و تمام مراکز علمی اروپا را با مرگ خود متأسف ساخت.

او بتحقیقات و مطالعات زبان فارسی که دانشمندان فرانسوی پیش یا بعد از او آثار درخشانی در آنها گذاشته اند خدمت فراوانی کرده است.

قسمتی از فصل سوم کتاب محمد مر بی تالیف پرفسور رابرت گولیک

ترجمه آقای حسن گریست معلم دانشکده ادبیات تبریز

مدارس اسلامی

معدودی از دانشمندان نفوذ اعراب را که در پدید آوردن دوره تجدد علمی اروپا یارنسانس قابل ملاحظه بوده است انکار می کنند ده سال بعد باید کتب بسیاری را ترجمه نمود تا اینکه معلمین مغرب زمین تصدیق کنند که انقلاب محمدی رادر کتب تاریخ مقام مناسبتری از اینکده دارد باید بخشند و مثلاً آنرا اقلاد در ردیف انقلاب فرانسه بدانند. در اثر تحقیقات وسیعی که بعدها بعمل خواهد آمد خزائن معنوی که مسلمین بهیراث برای ما باقی گذارده اند مکشوف خواهد شد پس سزاوار است که نویسندگان امروزی درباره میزان کمک و مشارکت اعراب در تمدن معاصر از گرفتن نتایج منفی خودداری کنند ضمناً باید دانست که افراط در پرواز تخیلات درباره موفقیت های